

دایپرت

بدیده و هرزوری را خلع از مرتبت خلیفه‌اللهی و ناچیز شدن، خورد شدن، هیچ شدن - چه بگویم - تبدیل شدن به وسیله و آلتی تخریبی در تست زورمداران تلقی میکند.» (۱) و مسلمان واقعی «هرگونه ترس از هر قدرت زمینی را شرک بخدا میخواند» و کسیکه ترس از یک قدرت زمینی و ناسوتی را تبلیغ میکند در حقیقت به خدا شرک ورزیده و کفر ربیدنی و ناخدا ترسی را تقویت کرده است.

اصولا چگونه ممکن است کسی مسلمان و خداشناس باشد و انسان دیگری را از غیر خدا بترساند و حال آنکه خود میداند که ترس از غیر خدا بزرگترین مانع توجه آدمی بسوی خداست. ترس از غیر خدا باعث میشود که اندیشه آدمی در محیط تنگ خواستها و مقاصد حقیر زمینی او محدود و محصور بماند و به چیزی غیر از خود، و منافع خود و حیات بی‌مقدار و عقیم و عاطل و باطل خود نیندیشد. «ترسو ترین فرد کسی است که کلیه مسائل را به وجود خود ختم مینماید.» (۲) و کسی که جامعه‌ای را میترساند تا عقیده‌ای را که خود می‌پسندد بپذیرند انسانها را در منجلاب این حقارت فکری فرو ترمیبرد. کسیکه از غیر خدا می‌ترسد و برای حفظ جان و مال و حیثیت و هر آنچه مورد تهدید قرار گرفته به اختفاء عقیده و اندیشه خود می‌پردازد در حقیقت منافع و مصالح شخص خود را مافوق منافع و مصالح جامعه قرار میدهد و این چنین است که با توسعه ترس و وحشت حضائمی چون تقیه و چاپلوسی و تملق و ریاکاری و تزویر نیز سرعت رایج و شایع میشود و آزادی و صراحت و شجاعت و فاشگونی اندک اندک رخت برمی‌پندد.

گیرم همه قلمها از ترس در غلاف رود و همه زبانها از وحشت در کام بماند. ترس و وحشتی بزرگتر و گشاده‌تر از آنچه ساواک در دلها آفریده بود تسلیم معاصر بیادندارد. اگر پلیس شاهنشاهی و ساواک از آن خوف و هراس طرفی بست دیگران هم خواهند بست. مقام و منزلتی که آیت‌الله خمینی در دلها دارند از آنجاست که سرترسی و بیپاکی و شهادت را به بیروان خود آموختند، و آموختند که از قدرتی غیر خدا نباید هراسید و هر حرکت شجاعانه‌ای که از انسانها در برابر نظامات ناسوتی بظهور می‌رسد آنها را آدمی به خدا نزدیکتر میکند و مرد خدا کسی است که همه شجاعت و همه دلیری است و بجای ترسیدن و ترساندن همه دلها و اندیشه‌ها را به مروت و همت و پابردی و حمیت فرا میخواند.

□□

در موضع‌گیری و آرایش فکری دسته‌ها و احزاب و عناصر سیاسی ایران تغییر جهت شگفت و عبرت‌آموزی بچشم می‌خورد. دسته‌ای بودند

آقایان! تردید نداشته باشید که ما هم چیزی جز اسلام و حکومت اسلامی نمی‌خواهیم. اگر اسلام همانست که از طریق قرآن و حدیث و سنت و اقوال و افعال پیشوایان مذهب خویش شناخته‌ایم، و اگر همین است که شما در نطق‌ها و مقالات و خطبه‌های سابق و لاحق تعریف کرده‌اید بدانید که میان آزادیخواهان این مملکت و منادان حکومت اسلامی اختلافی وجود ندارد. اسلام مذهب است که انسان را جانشین خدای شناسد و با هر نوع راه و روشی که به تحقیر و تنزل مقام و مرتبت انسان منجر شود مخالف است. اگر نظامات ظالمانه ناسوتی از طریق ارباب و اخافه و توسل به زور و ظلم و تخریب و تفتیش عقائد در صدد تحمیل عقائد خود بر جامعه برمی‌آید و انسانها را وادار به تسلیم و تمکین و اطاعت کورکورانه میکند اسلام اتخاذ چنین روشهایی را منافی شان و شخصیت آدمی می‌شناسد و به انسانها نپیچد میزند که «برده‌ی ترس و هراس خویش مشوا» - و از همین روست که «به آنها که از پرستش طاغوت دوری می‌گزینند و بسوی خدا باز می‌گردند» بشارت میدهد که بنای فکری اسلام بر نقد و نظر ر بحث و گفتگوی آزادانه و شرافتمندانه استوار است. اگر در نظام طاغوتی انسانها از ترس تجاوز به جان و مال و آبروی خویش ناچارند که از همه دستورات حاکم پیروی کنند و هر حکمی را که از ملاء اعلائی قدرت صادر میشود بی‌تامل و تفکر بپذیرند اسلام در سیاه‌ترین ادوار تاریخ ظهور نظم مبارک کرده بندگان خدا مژده میداد که در سایه آن میتوانند به سخنهای مختلف گوش فرادهند و پس از مراجعه به عقل و وجدان از بهترین آنها تبعیت کنند. آن کسیکه از انسانهای رشید جامعه میخواهد که چشم و گوش بسنه هر سخنی را بپذیرند قطعا و حتما مسلمان نیست و قطعا و حتما برای یکبار هم قرآن را بدیده بصیرت نخوانده است که در سوره اسراء (آیه ۲۶) میفرماید: «چشم و گوش و دلها هم مسئولند» و بر این سخن می‌افزاید که: «هرگز از آنچه علم و اطمینان‌نداری پیروی مکن.» سخنی رساتر و آشکارتر از این کلام در طرد و تقبیح تعبد و اطاعت کورکورانه نمیتوان سراغ کرد و من نمیدانم چگونه ممکن است که انسانی دعوی خداشناسی و مسلمانانی داشته باشد و علی‌رغم منع صریح قرآن از آنها که چشمی برای دیدن و گواهی برای شنیدن دارند بخواد که چشم و گوش بسته مطیع حوادث باشند و بهر حکمی کورکورانه تمکین کنند؟ چگونه ممکن است کسی دعوی مسلمانانی و خداشناسی داشته باشد و آنوقت بکوشد که از طریق اخافه و ارباب و تولید ترس و هراس مردم را به تبعیت از اندیشه و عقیده خود وادار کند، و حال آنکه مسلمان واقعی میداند که بگفته آقای بنی‌صدر: مذهب انسان را خلیفه‌الله می‌شناسد و ترس از هر

ماهنامه نگین - صاحب امتیاز: محمود عنایت - آدرس مجله: بهلوی سابق کوچه عدل - تلفن ۶۴۶۴۷۹ تلفن مدیر ۶۵۴۷۰۷ اشتراک سالانه ۱۲۰۰ ریال اروپا ۱۸۹۰ ریال خواهشمند است وجه اشتراک را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و فیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد: يك معلم و نویسنده شریف: صمد بهرنگی - بمناسبت هفته یادبود او

که پیش از این به بیان صریح می‌گفتند و می‌نوشتند که سیاست با اخلاق و اصول اخلاقی چو در نمی‌آید و دولت اگر می‌خواهد در کارهای خود موفق شود و کاروان انقلاب را بسر منزل مقصود برساند باید اخلاقیات را بکلی زایل کرده بگیرد و با پندآموزی از سرنوشت دولت دکتر مصدق از هر نوع گرایش به لیبرالیزم و تقید به اصول قانونی اعراض کند. این چیزی بود که بعد از رای گیری به جمهوری اسلامی و تقابل از تشکیل مجلس خبرگان با کمال قدرت بر فضای سیاسی ایران حکمفرمانی میکرد. حالا که انتخابات مجلس خبرگان پایان رسیده و آبها از آسیاب افتاده است دوستان متوجه شده‌اند که قافیه را باخته‌اند و آنچه در دلالت و وعده اندرز بر ضد لیبرالیزم و پارلماناریسم و اصول اخلاقی عملاً بنفع جناح حاکم و بضرر سایر مومنین تمام شده و اینجاست منتهی گردیده است که مثلاً در تهران حتی بکنفران کاندیداهای «نامحرم» به مجلس خبرگان راه نیافته و کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی با اختلاف حداقل یکمیلیون رای فائق و فائز شده‌اند. این چنین است که «ضرب اصول» دوباره به نفع رایج تبدیل شده و قلمها و زبانها بار دیگر به ستایش اخلاقیات و اصول اخلاقی و نقشی که تقوای سیاسی در حفظ حیثیت انقلاب اسلامی دارد پرداخته‌اند. اما آقایان! هیچ فاجعه‌ای اتفاق نیفتاده است. این دستبختی است که من و شما برای خودمان نداریم و خودمان همیشه با جانش گذاشتیم و آب به آسیابش ریختیم. مگر من و شما نبودیم که می‌گفتیم لیبرالیزم بدر عصر انقلاب نمی‌خورد و اخلاق سیاسی و تقوای سیاسی جز آنکه دست‌زد انقلاب را در توطئه چینی باز و آزاد بگذارد و دولت انقلاب را به سرنوشت دولت مصدق دچار کند نمره‌ای ندارد! حضرات هم کاری جز این نکرده‌اند و راهی جز این نیونیده‌اند. می‌گویند تقوی عبارت از اینست که آدمی قدرت بر انجام کاری داشته باشد و معذرت آن کار را انجام ندهد. ولی شما به جناح حاکم آموختید که قدرتی که برای اجرای مقصود بکار نرود بر ضد خود آدم بکار می‌فتد و دمار از روزگار انقلاب و انقلابیون در می‌آورد. تا دیروز که همه چیز بروفق مراد بود و توسن زمانه سرکشی نمی‌کردند و شما بیاد اصول نبودید و اگر خود اصول را هم پیش چشممان ذبح می‌کردند جاذبه مقام و مشغله‌ای که در آینده باید به ما میرسد نهانمان را می‌بست. آن روز هرکاری در سیاست مجاز بود و تثبیت به وسیله‌ای برای رسیدن به هدف منع و محظوری نداشت و امروز که قافیه را به حریف باخته‌ایم و سرمان در اولین انتخابات بعد از انقلاب بی‌کلاه مانده تازه بیاد اصول افتاده‌ایم و بانگ و فریاد برداشته‌ایم که «مسلمانی نیست!»

□□

گویا حدیث است که «من خرج عن زیه قدمه هدر» یعنی کسی که از عقیده و طریقه خود خارج شد خودش هدر است. ما باید تکلیف خودمان را با اصول روشن کنیم و اندک اندک خودمان را عادت بدهیم به اینکه با چیزی را بعنوان اصل نپذیریم و باوقتی چیزی را بپذیریم آنرا به ابتدال نکشیم و به آسانی از آن عدول نکنیم. چنین رویه‌ای باعث میشود که در آینده هیچکس حرفهای ما را جدی نگیرد و اعتماد و ایمان مردم به گفتار و کردار ما بالمره دچار تزلزل شود. وقتی ما می‌گوییم که دموکراسی چیز بدی است و تحفه بلیدی است که از غرب برای ما آورده‌اند باید توجه داشته باشیم از انتخاباتی که انجام شد تا مجلسی که تشکیل میشود و آراء و تصمیماتی که در این مجلس اخذ می‌گردد همه و همه بر مبنای دموکراسی استوار است و تقیید دموکراسی همه این مراتب را که مولود طبیعی دموکراسی است مخدوش میکند. ما با سایه دموکراسی را قبول داشته باشیم که در اینصورت آزادیهای خلاق و شرافتمندانه‌ای هم که رشد و تکامل شخصیت و شان انسانی خلقها مشروط و منوط به آنست باید مورد قبول ما باشد و با اگر دموکراسی را قبول نداریم حکومت عدد و اصل تبعیت اقلیت از اکثریت هم محل حرف خواهد بود. بقول دوست روزنامه نگاری دموکراسی مثل نهال است.

باید همه اجزاء آنرا از ریشه و ساقه و شاخه و پوست و جوانه حفظ و نگهداری کنیم و یا اگر ساقه و شاخه یا شکوفه را از زمین بردیم نباید متوقع باشیم که میوه سالمی خواهیم داشت. اگر ما اصل تبعیت اقلیت از اکثریت را - که مهمترین اصل دموکراسی است - قبول داریم و بپذیریم که برای تصمیم اکثریت باید مطاع و متبوع و لازم الاجراء باشد - (و طبیعتاً تشکیل مجلس خبرگان هم با استناد و اتکاء به همین اصل صورت گرفته است) در اینصورت سایر اصول دموکراسی هم که آزادی شرافتمندانه نطق و بیان و قلم و فرطاس و اجتماع باشد باید مورد اعتناء و التفات قرار گیرد و حتی المقدور دچار تعطیل و فترت نشود. بکار دیگر هم عرض کردم که دموکراسی مثل هر موهبتی بدون رنج و مصیبت بدست نمی‌آید و ناز پروردتعم نبرد راه بدوست... الخ. این مصائب و متاعی که ماشه‌ای از آنرا در اولین قدم دموکراسی تجربه کردیم و احتمال تشدید آنرا دستاویز تعلیق دموکراسی قرار دادیم سالهاست در هندو ترکیه نیز می‌گذرد و سالهاست که هندیها و ترکها با عوارض و عواقب ناشی از قبول دموکراسی دست بگریبانند اما جز برای مدتی محدود هیچکدام آنها حاضر به تعطیل و تعلیق اصل اصیل دموکراسی نشده‌اند. ممکن است در مواردی برای جلوگیری از تشدید فتنه و آشوب حکومت نظامی برقرار کرده باشند اما این کار را هم با اجازه قانون و از طریق قانون کرده‌اند و همین چند وقت پیش آقای بلندچویت نخست وزیر ترکیه در جواب مخابراتی از جراید خارجی که علت ناامنی‌های ترکیه را از استیصال می‌کرد جواب داد این قیمتی است که ما بابت دموکراسی می‌پردازیم.

بله آقایان! هر چیز قیمتی دارد، و قیمت دموکراسی هم ناامنی و تشویش و آشوب است که استمداد خالصانه و صمیمانه از خود مردم و ایمان و اعتماد مردم به دولتی که بمعوث خودایشان باشد میتواند آنرا مهار کند. دولتی که متکی به قاطبه ملت و نیروی عظیم ملی باشد و قدرتهای مزاحم و نامشروع متفرقه به مرکزیت دموکراتیک آن لطمه نزنند میتواند هم آشوب طلبان را با کمال قدرت سر جای خود بنشانند و هم آزادیهای سیاسی را که بزرگترین دستاورد يك انقلاب آزادی بخش است از خطر محو و زوال نجات دهد. متأسفانه بسیاری از جیب نمایان تا وقتی که دستشان از قدرت کوتاه است از دموکراسی و آزادی بعنوان ارزشهای مجرد و مطلق که ذره‌ای از آن قابل مواضعه و عدول و اغماض نیست - شدیداً دفاع میکنند و هنگامی که خود در قدرت شریک میشوند از چیزی که تا دیروز بعنوان هدف یاد میکردند امروز بعنوان وسیله تنقید میکنند. معلوم میشود دموکراسی بسیار چیز شریف و عزیز است اما ناکی؟ تا وقتی که بنده و شما بر دربار باب بمرور دنیا به انتظار نشسته‌ایم و کارهای نیستیم به مجرد اینکه دری به تخته خورد و راکب و مرکوب و حاکم و محکوم جای خود را عوض کردند آزادی هم مثل خیلی چیزهای دیگر قابل تعریف و قابل تجزیه میشود و معلق بر این میشود که به امنیت ممالک محروسه لطمه‌ای نزنند اما تعلیق آزادی بدستاورز امنیت چیزی است که همه نظامات دیکتاتوری در سراسر تاریخ و در سراسر عالم وجود خود را مدیون و مرهون آن هستند. رضا خان را همین امنیت مرجع بر آزادی «رضا شاه» کرد و حاجت به گفتار نیست که مردمی که آزادی را فدای امنیت میکنند هدف را فدای وسیله و اصل را فدای فرع می‌کنند. امنیت بدون آزادی در زندان و گورستان هم یافت می‌شود و آزادی بدون امنیت چیزی است که هر آزادیخواهی از آن نفرت دارد اما نباید فراموش کرد که امنیت مطلوب يك جامعه فقط امنیت خورد و خواب و امنیت کسب و کار نیست. این نوع امنیت بجای خود برای زیست يك جامعه لازم و ضروری است اما نایت زندگی با اینجا تمام نمیشود و اگر قرار بود که امنیت شکم و سادی کلیه رستگاری بشر باشد و خورد و خواب و خشم و شهوت همه آن چیزی باشد که زندگی انسان را تشکیل میدهد رژیم دیکتاتوری مطلوبترین

رذمی بود که این نوع زیست را میتوانست برای آدمیان فراهم کند اما
 دعوای همه بر سر اینست که امنیتی بالاتر از امن و امان مادی و شکمی
 وجود دارد که بدون آن آدمی شرف و شخصیت خود را از دست میدهد
 و تا حد یک حیوان بارکش تنزل پیدا میکند و آن امنیت فکری و ذهنی
 و امنیت معنوی است. من اگر امنیت نداشته باشم که آنچه فکر میکنم
 در حدود امکان بروی کافلییاورم و آزاد باشم که تمام آنچه را برای
 رشد فکری و عقلی و افزایش علم و اطلاع من در دنیای امروز لازم است
 بخوانم و درباره آن به بحث و نقد بپردازم و فکر کنم و ذکر کنم
 نیازهای مادی زندگی تشکیل دهد تا بر یازود عاری و خالی از همه
 فضائل انسانی خواهم شد و عادت خواهم کرد که فکر و اندیشه خود را
 درباره چیزهایی بکار بیندازم که امنیت و آزادی مرا بخطر نیندازد
 در سرو مخمبه برای من تولید نکند. عادت خواهم کرد که سردر لاخوش
 فروبرم و جز راحت و فراغت خود و خانواده ام به چیز دیگری فکر
 نکنم، و انسانی که راحت طلب و فراغت طلب شد در یازود همه چیز را
 فدای راحت و فراغت خویش خواهد کرد و روز بروز شرف و شخصیت و
 انسانیت و معنویت و خلاصه هر چیزی که امنیت و آسایش او را دچار
 خطر میکند و خشم و خروش جماعت حاکم را برضد او برمی انگیزد در
 نظرش بی قدر و قیمت تر میشود، و به آنجا خواهد رسید که رذالت و
 دنالت به سکه رایج روز تبدیل خواهد شد و آدمیان از هیچ جنایتی برای
 حفظ راحت و فراغت خود دریغ نخواهند کرد، و این چنین بود حدیث
 و حکایتی که در عهد استبداد بر ما گذشت و شرف مخلول و آزادگی
 معدوم شده بود که انقلاب شعله کشید.

□□

من چه میگویم که از مضار استبداد در زمان حکومتی صرف
 میزنم که کمتر کسی به فصاحت و شیوایی رئیس آن - یعنی مهندس
 یازدگان - در مدح دموکراسی و قدح دیکتاتوری سخن گفته است. سخن
 او را در دادگاه تجدید نظر نظامی در عشرت آباد بخوانید که در دفاع
 از راه و روش سیاسی خویش و یارانی چون آیتاله طالقانی - که در آن
 زمان بمبارزه با دیکتاتوری شاه برخاسته بودند چنین میفرمایند:
 «انتقاد کنندگان بر ما و آنهاییکه تصریحاً یا تلویحاً عقیدتاً و
 مصلحتاً موافق یا بیرو حکومت فردی و تمرکز قدرت و تصمیمها در
 مقام دولت یا سلطنت هستند و نیازی به آزادی افراد و افکار و جلب
 مشورت و رضایت و دخالت مردم نمی بینند اظهارات و ایرادهایی از
 نوع نظریات ذیل ایراز میدارند:

۱ - همه جای دنیا همینطور است و اصلاً دموکراسی و آزادی
 دروغ است

۲ - دموکراسی هرج و مرج میاورد و ممکن نیست بدون اختیارات
 و اعمال قدرت کار درست انجام شود.

۳ - برای ایران همین رذیم خوب است که سابقه مشعشع تاریخی
 ۲۵۰۰ ساله دارد و نوع دیگر حکومت برای ما مناسب و عملی نیست. (۱)
 و سپس به یکایک این ایرادات جواب میدهد، و نخست از همه این توجیه
 را که «همه جای دنیا دیکتاتوری و قدرت نظامی است» با این استدلال
 رد میکند که «... مگر این دیکتاتوریا چیز خوبی است؟ مگر کم کشته
 دادند و صدمه رساندند هیتلر و نازیها چند میلیون از یهودیها و
 سوسیالیستهای آلمانی و احزاب مخالف را سر به نیست کردند؟ احزاب
 کمونیست و پلیس شورویها چه بیچارگیها بیار آوردند و میاوردند؟
 رذیمهای فعال مایشانی (دسیوتیسم) همیشه ملامت با حکومت و بهره
 برداری یک جزء بزبان یک کل در هر حال محل امنیت و عدالت برای
 سایرین هستند.» (۲)

سپس مهندس یازدگان ادعای دوم طرفداران دیکتاتوری را نقل
 میکند که میگویند: «دموکراسی هرج و مرج میاورد» و «اگر زود دستور
 در میان نباشد کارها بهم ریخته میشود» و به این ادعا چنین جواب

میدهد که: «درست است که چنین تجربیات تلخی در محیط خودمان
 زیاد دیده ایم و قهری است که وقتی کار و تصمیم در اختیار دست
 یکنفر بوده یکسره میشود و سریعتر و راحتتر میرود اما باید دید
 کسانی که بعنوان کمیسیون و شوری یا پارلمان دوره جمع میشوند
 چه کسانی بوده و چگونه انتخاب شده بودند و این تشتت و هرج و مرج
 و وراجی لازمه دموکراسی و اداره شورائی کارهاست یا آثار و نتایج
 همان روحیه و سوايق استبدادی و عکس العمل در برابر آن میباشد.»
 مهندس یازدگان سپس بر این سخن می افزاید که: «لازمه
 دموکراسی و حکومت مردم بر مردم بهیچوجه هرج و مرج نیست. حکومت
 انگلستان پارلمانی است و حکومت فعلی فرانسه بارفراندم و انتخابات
 آزاد اجراء میشود. در حکومت آمریکا که قدرت و اختیار زیادی در
 دست رئیس جمهور گذاشته شده است با وجود این پارلمان قدرت عمل
 فراوانی دارد. هرج و مرج هایی که احياناً دیده میشود تحمل های فردی
 یا سندیگانی و سرمایه داری ضد دموکراتیک است. در مملکت ما هم
 اگر مجلسها منتخب مردم بودند و دولتها افراد ناشایست و نابکار
 را وارد نمی کردند و با کمیسیونها و شوراهای اداری اگر اشخاص با
 مسئولیت و با صلاحیت دوره جمع شوند و مفرض در کار نباشد
 و رئیس یا مدیر نیز حسن نیت داشته باشد بحث و طرح آراء باعث
 تسهیل و تسریع در امور میشود و همکاری افراد و افکار سبب رفع مشکلات
 و تقویت می گردد.»

و بالاخره یازدگان به آنجا میرسد که میگوید:

«دیکتاتوری و استبداد منشی را نباید با بی لیاقتی و بی شخصیتی
 و بی نظمی که تمامی را دموکراسی و رفتار شورائی می گذارند مقایسه کرد
 و بسود دیکتاتوری نتیجه گرفت. غالباً اگر در راس مملکت یا اداره و
 دستگاهی یک قدر بزرگ نهاد که تصرفات مالکانه مینماید نبود می گویند
 مملکت یا دستگاه بی صاحب شده است و مال بی صاحب هم تکلیفش معلوم
 است و بیغما میرود ولی این بی صاحبی و بی سامانی تا زمانی است که
 صاحب و ذی نفع اصلی یعنی مردم برکنار نگذارده شده و یا خود اکتار
 گرفته و بجای نمایندگان منتخب آنها یکعده سوء استفاده چی شیاد و
 یا اولوسرخرمن های بی شخصیت در آنجا نشسته باشند.» (ص. ۲۲)

بعد مهندس یازدگان از تسری روحیه استبدادی سخن میگوید که:

«... وقتی مقام سلطنت و مملکتداری استبدادی و دیکتاتوری
 شد این حالت بهمه قسمتها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی
 نمیتواند در تمام مراحل و مراتب خود در روابط کلیه ماسورین
 و شاغلین و مسئولین با مردم غیر از رویه استبداد ی و فاعل مایشانی
 داشته باشد.»

و عاقبت نتیجه میگیرد که:

«پس ملاحظه شد با هر خوش بینی که خواستیم به استبداد نظر
 کنیم و از هر دری که وارد شدیم تاراه دفاعی برای آن و دلخوشی و
 امید برای خود بیابیم توفیق نیافتیم. بالاخره پادشاه هر قدر خوب
 باشد از پیغمبر برگزیده معتمد خدا که نمیتواند دانایر و دلسوز تر و
 عاقلتر و دانایر باشد. اگر استبداد و خود رانی میتواندست چیر قابل
 قبول و خوبی باشد خدا به پیغمبرش سفارش نمی کرد «و شاور هم
 فی الامر» (۵) و در تعریف مومنین میفرمود «و امرهم شوری بینهم» (۴)
 نه پیغمبر اسلام و نه علی علیه السلام با همه تائیدات الهی و عصمت ذاتی
 و عدالت و نبوغ و دانش و بینشی که داشتند و با وجود اعتماد و اطاعت
 کاملی که مومنین فرضی بود هیچکدام با خود رانی و تحکم و فاعل مایشانی
 حکومت نکردند. همیشه مشورت با مردم و تبعیت از نظر اکثریت میکردند.
 مواردی در تاریخ نشان میدهد که عقیده و میل آنها خلاف عملی بوده
 است که به پیروی از آراء مومنین اجراء نموده اند (مثال: خروج
 از مدینه و جنگ احد و قبول حکمت در جنگ صفین)» (ص. ۲۲)

انگار پر پروز بود. ۲۸ مرداد سال سی و دو را میگویم. من و برادریم در منزل عمویم (آقای حسن عنایت) بودیم که رادیو ساکت شد. تلفن نیروی سوم را گرفتم کسی گوشی را برداشت. گفت همه رفتند به آنجا که عربنی انداخت. گوشی را گذاشتم. حال کسی را داشتم که عزیزی را از دست داده و مصیبت خوردا باور نمی کند. در حالیکه همه چیز را دیده بودم. چند ساعت جلوترش در خیابان بودم. چشم دیدم که جماعت دارها پتغ شاه عربده میکشند. بچشم دیدم سه کامیونهای حامل سرباز به این سو و آنسو میروند و در حال تدارک و تکمیل فاجعه ای هستند از آنروز بعد هر وقت صحنه ای از مردان جماعت دار را میدیدم بیاد بیست و هشت مرداد، بیاد شعبان، بیاد زاهدی و اشرف و شوارتسکف می افتادم بنظرم می آمد که مردان نمایش عوض شده اند ولی موضوع همانست که بود. و بنظرم می آید که همین آدمها بودند که خانه مصدق را غارت کردند، و همینها بودند که بعدها در مدرسه فیضیه بجان طلاب شریف و شجاع افتادند و فاجعه های بزرگتر و مهیبتر را بعدها و بعدها آفرینند.

هر جماعتی که به هوا میرود برای من یاد آور ۲۸ مرداد است، هر نمره ای که در فضای هراس و تعصب طین می اندازد، هر صدهائی که از خوف جان در گلوی میشکند، هر دلی که از ظلم و زور برد می آید، هر سانسوری، هر تهدیدی، هر تطمیی، هر حرف زور و ناحق و هر چاپلوسی و تملقی برای من ۲۸ مرداد است. نظام ۲۸ مرداد نظام تولتهائی بود که علیرغم مردم حکومت می کردند، نظام انتخاباتی که با لیستهای سفارشی و فرمایشی برگذار میشد، نظام مجلسیائی که برق آسا لویج حکیم فرموده را تصویب میکرد، نظام روزنامه های که جز تصدیق و تائید یا سکوت حرف و مطلبی نداشتند، نظام جامعه ای که هر سخن مخالفی را یا جنجال و هیاهو خاموش میکرد، نظام برجسپهائی که مخالفی را به وطن فروشی و بی دینی، و اخلاقی متهم می کرد و نظام تولت مردانی که همه آن خلاف کاریها و قانون شکنیها را با کمال قساوت می دیدند و دم بر نمی آوردند و انقلاب ایران اگر مهر ابطال بر این نظام نزنده باشد حرمت خون شهیدان را حفظ نکرده است.

امسال اولین بیست و هشت مردادی است که قاعدتا باید بی ترس و وحشت از آن واقعه یاد کرد. اولین بیست و هشت مردادی است که چنین روزی را میتوان بی نفرت و بیزاری از نظامی که حاکم بر ما و مین ماست بشام رساند. یعنی باید اینطور باشد، و اگر اینطور نیست خون همه شهدا راه آزادی به در رفته است. در آن روز شوم من بیست و یکسال بیش نداشتیم، و هرگز فکر نمی کردم آن روز آخرین روز عصر شریفی است که در سایه مردان آزاده اش میتوان به فضیلت آزادی فکر کرد. من سعی میکنم مبالغه نکنم و آزادی و آزادی خواهی از کلماتی است که این روزها بسهولت و بی دریغ خرج میشود، و من اگر در یادآوری عهد مصدق و یاران مصدق از آزادی نام میبرم از آنروست که نسبت مفاهیم را در رابطه با کردار و پندار مردان قبل و بعد از مصدق و آنچه امروز شاهد و ناظر آن هستم در نظر میگیرم. درباره مصدق با دو گونه قضاوت مواجه هستیم. عده ای لیبرالیزمو آزادی خواهی او را عامل اصلی شکست نهضت ملی و پیروزی کودتای بیست و هشت مرداد میدانند. و عده ای دیگر معتقدند که مصدق هم سیاستگر بیمان شکنی بود که بعد از یک عمر آزادی خواهی و قتی روی کار آمد یکروز بسودن حکومت نظامی نتوانست زندگی کند و کارنامه دولت او نیز چیزی جز قلدری و حبس و سرکوبی مخالفان نبود. تضاد و تناقضی که میان این دو نوع قضاوت وجود دارد نشان میدهد که هر دو کس در قضاوت نسبت به دکتر مصدق بی انصافی می کنند. تصور میکنم قضاوت عادلانه اینست که مصدق در میان مردان معاصر خویش اگر بی نظیر نبود در

شمار نادره مردان بود. او زمانی بر ضد قدرت رضاخان بپاخاست که سه چهار تنی بیشتر با او همصدا نبودند و زمانی هم که در مجلس چهاردهم از لزوم عدم دخالت شاه در امور مملکت سخن گفت هنوز سالهای اول سلطنت محمد رضا بود و هیچیک از رجال و مردان سرشناس سیاسی بر ضد قدرت شاه سخنی نمی گفتند تجبا که جماعتی مصدق را به این دلیل که از اولین روز فعالیت سیاسی خود شعار مرکز سلطنت را مطرح نکرده بود در زمره مبارزان ضد سلطنت استبدادی بحساب نمی آورند. گویی مبارزه با سلطنت استبدادی شاخ و دم دارد! از صاف آنستکه مخالفت مصدق با سلطنت رضاخان یعنی حکومت مردی که عملا میخواست هم پادشاه و هم رئیس دولت باشد چیزی جز مبارزه با سلطنت استبدادی نبود، و در آن زمان که حتی بیسیم مسکو به حمایت از «دولت ملی رضاخان» به «اقلیت ارتجاعی مجلس» می تاخت و قاطبه مردم و رجال سرشناس - از سلیمان میرزای سوسیالیست گرفته تا سید محمد تدین و داور و تیمور تاش با جماعت تکفیر سیاسی هر نوع مخالفتی با «حضرت اجل» را سرکوب می کردند عمل مردانی چون مصدق و مدرس جز جانبازی و فداکاری نبود.

هر شعار سیاسی را در رابطه با اوضاع و احوال روز باید سنجید و بداهت این مطلب اگر بر هیچکس مسلم نباشد بر کسانیکه در تفکر سیاسی خود از بانی جامعه شناسی علمی پیروی میکنند قطعی است. امروز اگر کسی بگوید «شاه نباید حکومت کند» باید سلطنت کند» یک شعار ابلهانه ارتجاعی بر زبان رانده است اما در اوج قدرت شاه چنین شعاری بمفهوم مخالفت با سلطنت استبدادی بود و یک عقیده مترقی بشمار میرفت که اینک شعار جمهوری بورژوا دمکراتیک در شرایط امروز کشور شوراهای یک شعار ارتجاعی است ولی در اوج استبداد تزار یک حرکت مترقی و انقلابی محسوب میشد. جای دریغ است که بعد از گذشت بیست و هفت سال هنوز هم که هنوز است نویسندگانی در قضاوت نسبت به دکتر مصدق و یاران او بی انصافی میکنند و از «سازشکاری» و «عدم قاطعیت» ایشان سخن میگویند، و دیدم که یکی از آقایان بانقل یک نوشته مصلحتی در تبریک روز چهارم آبان از یک شماره روزنامه «باختر امروز» شادروان دکتر حسین فاطمی را در جانی بیاد تخطئه گرفته بود. خیر آقایان، این روش درست نیست. اگر یک تبریک مصلحتی در «باختر امروز» دلیل بر سازشکاری باشد اظهارات مرحوم سلیمان میرزای اسکندری را هم که از پایه گذاران مسلک شماست و همیشه از او تجلیل و تقدیر کرده اید، - و انصافا نیز از مردان نیک روزگار بوده است لایق باید به سازشکاری حمل کرد که در طلوع دیکتاتوری پهلوی در کمال شدت و حرارت از سردار سپه دفاع میکرد. لافل تاریخ بیاد دارد که در همان شرائطی که مصدق ها و مدرس ها از صحنه سیاست طرد شده بودند دستگاه دیکتاتوری از وجود امثال مرحوم سلیمان میرزا برای تبرئه و تطهیر و رونق کار خود استفاده میکرد، و درینا که سلیمان میرزاها موقعی به اشتباه خود در حمایت از دیکتاتور بی بردند که کار از کار گذاشته بود و دیکتاتور بایه های قدرت خود را محکم کرده بود. آشنایان به تاریخ معاصر میدانند که هنگامی که اصل موردی بودن سلطنت در خانواده پهلوی در مجلس موسسان اول مطرح شد مرحوم سلیمان میرزا با آن به مخالفت برخاست و برای اینکه مخالفت او کینه دشمنی پهلوی را تحریک نکند در توجیه عمل خود گفت: «... در تفویض حکومت به شخص آقای پهلوی کاملا موافقم زیرا الساعه شاید مدت سه سال باشد که همه وقت خواه در مجالس خصوصی شورای ملی خواه در مجالس علنی از اولین مدافعین ایشان و اعمالی که ایشان برای خیر مملکت و صلاح مملکت کرده اند بنده بوده ام، و هیچ جای تردید نیست که خیلی از مواقع مهمه کسی که برخاسته است دفاع کرده است از خدماتیکه شخص ایشان در بر انداختن اصول ملول و الطوائلی و از امنیت و از امنیت مملکت تهیه

کرده اند و از مرکزیتی که در قواداده اند و از گویندن سراسر او اشخاصی که سابقا قوای مرکزی را نمی شناختند و سایر ترتیبات دیگر...
پنده بولنامه (۷)

□□

از یاد نبرید که مخالفت با رژیم سلطنت و اصل و اساس سلطنت در ایران چیزی بود که تنها در این اواخر حدت و شدت پیدا کرد. آنچه گاه بگاه ظهور می کرد مخالفت با شخصی رضاشاه و پسرش و با نحوه سلطنت (ونه اساس سلطنت) و اعتراض به دخالت پادشاه در امور مملکت بود. بلاهت هر دو دیکتاتور - و بخصوص دومی - این بود که با کله شقیها و لجاجتها و زیاده طلبیهای خود آن اعتراضات و انتقادات ملایم و آرام را به مخالفت سخت و ریشه زریا اساس سلطنت تبدیل کردند. این از بد اختری شاه بود که تذکرات مردی چون مصدق را که میگفت شاه نباید حکومت کند به دشمنی تعبیر کرد، و در دوره اخیر نیز تذکرات مکرر آیت اله خمینی را فهم نکرده که اولین اعلامیه های خود را در افشای فضا یح اعمال و جنایات دستگاه غالباً با این عبارت موكد می ساختند که «من به شاه نصیحت می کنم» اما دلت دستگاه در این بود که هرگز به این نصایح گوش نکرد. ذلت دیکتاتوری در آن بود که هرگز نخواست زبان متین و انسانی نخستین اعلامیه های آیت اله خمینی را درک کند که تا آنجا که مقدور میسر بود بنارا برگشت و اغماض و مسامحه می گذاشتند و اعلامیه ایشان هست که در جهلم شهدای فیضیه نوشته اند:

«... ما مورین تمام قانون شکنیها را به شاه نسبت میدهند. اگر اینها صحیح است باید فایده اسلام و ایران و قوانین را خواند و اگر صحیح نیست و اینها بدروغ جرمها و قانون شکنیها و اعمال غیر انسانی را به شاه نسبت میدهند پس چرا ایشان از خود دفاع نمی کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود.» (A)

□□

تصور می کنم - و خدا کند در این تصور بظنا نرفته باشم - که انتخابات مجلس خبرگان بعنوان اولین انتخابات بعد از استبداد هر قیسی داشت لا اقل این شرف را هم داشت که تا لحظه نگارش این سطور میتوان بر معایب آن اعتراض کرد. و با استفاده از همین آزادی است که برخلاف انتخابات آریامهری میتوان درباره این انتخابات خیلی حرفها زد. مثلا میتوان گفت اشخاص شریف در این مجلس کم نیستند اما اینرا هم میتوان گفت که شکایاتی هم که به انتخابات این مجلس شده زیاد است. میتوان از انصاف وزیر کشور تقدیر کرد که تأیید کرده است که بیش از چهارصد شکایت به انتخابات واصل شده است و میتوان اظهار تعجب کرد که خود مجلس خبرگان مامور رسیدگی به شکایات واصله شده است تا حالیکه نیک پیدا است هیچ مجلسی با تصدیق اعتراضاتی که به انتخابات آن وجود دارد علیه موجودیت خود را نمی دهد و هیچ شاکری را سزد مشکلی منه حواله نمیدهند. میتوان عذر آورد که اگر تعداد نمایندگان این مجلس زیاد بود کار بحث درباره قانون اساسی به درازا میکشید اما میتوان این عقیده را از قول يك صاحب نظر نقل کرد که يك انتخابات دودرجه ای میتواند است گره گشای این مشکل باشد و نمایندگانی که تعداد طبیعی از طرف مردم انتخاب شده بودند نمیتوانستند افراد دیگری از میان خود را برای رسیدگی به قانون اساسی انتخاب کنند و گزارش آنها را به رای نهائی می گذاشتند. میتوان گفت همکارهای این مجلس حساب و کتاب ندارند و برنامه عمل حضرات انصافا خیلی خوب تنظیم شده اما میتوان اضافه کرد که کاش آئین نامه این مجلس را خود نمایندگان تصویب و تصویب می کردند و مدت زمان لازم برای تصویب قانون اساسی را خود نمایندگان تعیین مینمودند و این هرگز در شان انقلاب نبود که برای مجلسی که مخلوق اراده انقلابی مردم است پیشاپیش دستور العمل بنویسند و برنامه روزانه و هفتگی و حتی عمر آنها تعیین کنند.

میتوان گفت پیش نویس قانون اساسی با توجه به حال و هوای مملکت نسبتا خوب و مترقی تنظیم شده اما این راهم باید گفت که هر نوع خدشه ای در کار تدوین و تصویب این قانون و هر نوع شبهه ای در وجود تحصیل و فشار و اختناق در فضای حاکم بر این قانون و مجلسی که آنرا تصویب بکنند انفلا و اجرای آنرا در آینده مشکل می سازد. میتوان به نمایندگان توصیه کرد که عملی برخلاف آمال و مقاصد موکلین خویش انجام ندهند اما میتوان به این واقفیت هم اشاره کرد که اگر بخواهیم نمایندگان چنین مجلسی را بیش از حد لازم تحت فشار قرار دهیم و امکان هر نوع ابتکار و اجتهادی را از ایشان سلب کنیم عملگر خبرویت ایشان شده ایم.

و بهر حال فضیلت آزادی و انقلاب در همین است که آنها که ریگی بکفی ندارد و اهل توطئه و تفتین نیستند میتوانند در باب آنچه می بینند و می شنوند اظهار عقیده کنند و آنها که افراد را بخاطر اظهار عقیده (و نه بخاطر توطئه و تسیسه) تحت فشار قرار میدهند عملا دشمنی خود را با انقلاب و آزادی الهات می کنند.

حواشی :

- ۱- نقل از نشریه «برنامه حکومت جمهوری اسلامی» - ص ۲
- ۲- دوسی از سوره توبه - از مدارك تعلیماتی سازمان مجاهدین خلق ایران (ص ۳۳)
- ۳- مدافعات مهندس مهدی بازرگان - ص ۲۱
- ۴- همان کتاب - ص ۲۱۷
- ۵- سوره آل عمران آیه ۱۵۲
- ۶- سوره شوری آیه ۲۷
- ۷- اقتراض قاجاریه و تشکیل سلسله بهلوی نوشته حسین مکی (ص ۵۲۶)
- ۸- زندگینامه نایب الامام خمینی - انتشارات بانزدهم خرداد - ص ۱۹۰

بقیه : ابر مردی در اوج خشم

مورد مسجد میر مطهری هم همین کار را بسایند و مسجد را بنام سپهسالار بانی آن بخوانند چون مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظمی متجدد و خیر بوده و آنچه داشته وقف ملت کرده است ، سزاوار نیست وقتی تاریخ نام کسی را به نیکی یاد میکند عاملان بی صلاحیت خلاف آن عمل نمایند - اینکار جز اینکه انسان خودش را دست بیندازد حاصل دیگری ندارد مثل اصرار بر اینکه انقلاب ما انقلاب اسلامی است نه ایرانی - کیست که منکر اسلامی بودن انقلاب باشد و به این دین مبین مباحی نباشد ، ولی ایران را که نفی شود از رك و ریشه ایرانی بیرون کشید و آنرا در صحاری سوزان عربستان دفن کرد ، آنهم اینموقع که خطر تجزیه میهن ما را تهدید میکند - سارتش هم اکنون به متن انقلاب آمده است و باید از مرزهای کشور و امنیت مملکت پاسداری کند - او را دل سرد نکنید و با بزرگداشت نام ایران آنرا بیشتر آماده دفاع کنید . با اظهارات جهان وطنی شما دشمنان دین و آنها که از جهت سابقه ورزیده تراز شما هستند بهره وری بیشتر خواهند کرد و شما را عقب خواهند زد زیاد در برداشتن حد و مرز اصرار نورزید - اسلام آئین مقدس ماست و ایران وطن عزیز ما هر دورا گرامی داریم و درین زمان که حدود و ثغور کشور احتیاج به پاسداری دارد حد و مرزها را محترم بشماریم و با ندانم کاریها امام را بر سر خشم نیاوریم ، آرامش و سلامت امام برای هر ایرانی استقلال طلب و شرف دوست ارزنده تر از هر نعمتی است این نعمت را پاس داریم .